

اعطای کمک‌های بین‌المللی برای گسترش روند جهانی‌سازی و مردم‌سالاری ضروری است

اشاره:

جهانی‌شدن، واژه‌ای است که از اوّلتر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ تاکنون بر سر زبان‌ها بوده است. مولف‌نامه گفت‌وگوهای دور از گوگوله که تشکیل سازمان جهانی تجارت یکی از موارد آن بود، برای نخستین بار گشایش بازارها و موضوع جهانی‌شدن اقتصاد را مطرح ساخت. اما با آزادسازی‌های انجام شده و پیشرفت و فرآیند جهانی‌شدن در اوّلتر دهه گذشته شاهد تظاهرات مردم و گروه‌ها (موانع از حقوق بشر، محیط زیست و کارگران) در اعتراض به روند جهانی‌شدن بودیم.

به عبارت دیگر بحث جهانی‌سازی با مردم‌سالاری پیوند خورده و اینکه دیدگاه‌های تازه‌ای در خصوص نحوه هموار ساختن روند جهانی‌شدن با توجه به مسائل و پیامدهای سیاسی - اجتماعی آن، در سطح جهان (به ویژه آمریکا) و نیز نهادهای پولی و مالی بین‌المللی مطرح می‌شود.

نشریه «نورد لیتگ» در شماره اخیر خود با انتشار مقاله‌ای با عنوان «**راهکارهایی به سوی شمولی‌سازی**» نظرات اتان کابشتاین استاد مؤسسه هفبری، دانشگاه مینه‌سوتا در رشته ضلع بین‌المللی و نویسنده کتاب «توزیع ثروت - کارگران و اقتصاد جهانی» را منتشر ساخت. در این مقاله به رابطه میان جهانی‌شدن و مردم‌سالاری کردن جوامع و راه‌های حصول به آن اشاره شده است.

این مقاله توسط خالد لیلی عمرانی ترجمه و تدوین شده است.

نویسنده مقاله می‌افزاید: بر اساس نظریه یک مرکز آموزشی، «باز بودن درها» اقتصاد یک کشور به روی بازار جهان، رشد اقتصادی را موجب می‌شود که به نوبه خود به توسعه نهادهای مردم‌سالاری کمک می‌کند.»

اما مرکز آموزشی دیگری این نظریه را دارد، «جهانی‌سازی، اختلال اوضاع اقتصادی، نابرابری درآمدها و از بین رفتن امنیت شغلی را سبب می‌شود که در نهایت به کاهش میزان رشد اقتصادی و بروز تنش‌های اجتماعی می‌انجامد و

جهانی‌سازی غنی‌تر می‌شود و با آن ثروت فزاینده، مردم‌سالاری به‌طور محتمل‌تری در کشورهای استبدادی پدید می‌آید و بروز پیدا می‌کند.

اما نویسنده این پرسش را مطرح می‌سازد: «چه می‌شود اگر ایالات متحده اشتباه کند؟»

«چه می‌شود اگر روند جهانی‌سازی در جهت تضعیف مردم‌سالاری عمل کند؟»

در حقیقت ادب و هنر علمی اکنون از هر دو چشم‌انداز حمایت می‌کند.

اتان کابشتاین می‌گوید: ارتباط اتفاقی بین جهانی‌سازی و مردم‌سالاری کردن به کیفیت کار مؤسسات بستگی دارد. این دو مقوله باید کانون اصلی اعطای مساعدت‌های بین‌المللی باشند.

اصول و بنیاد سیاست خارجی آمریکا از پایان جنگ سرد تاکنون، همانا جهانی‌سازی و مردم‌سالاری کردن بوده است. ایالات متحده به این فرض پیش رفته است که ارتباطات اقتصادی اجتناب‌ناپذیری بین آنها وجود دارد. بر این اساس، جهان از طریق

ثبات کشورهای که تازه دمکراسی را تجربه می‌کنند، تهدید می‌کند.

همان‌گونه که جان مینارد کینز، اقتصاددان انگلیسی در سال ۱۹۳۵ در «تئوری کلی اشتغال، بهره و پول» نوشت: «شکست‌های قابل توجه جامعه اقتصادی که در آن زندگی می‌کنیم، همانا نتیجه قصور در ایجاد اشتغال کامل و توزیع اختیاری و نابرابر ثروت و درآمدها است.»

این مقاله می‌گوید که عامل تعیین‌کننده اصلی برای اینکه کدام رهیافت در نهایت غالب می‌شود، به کیفیت نهادهای مردم‌سالاری بستگی دارد، نهادهایی که در آن جامعه بین‌الملل "باید" نفع بیشتری ببرد.

این مقاله به‌طور اخص بر کارآیی و مؤثر بودن نهادهای تعلیم و تربیت و بازار سرمایه در جهت ترویج پویایی اجتماعی و کارگری تأکید دارد و به همین ترتیب تساوی و برابری فرصت‌هایی که در مقابل تغییر اوضاع اقتصادی قرار دارد، (فرصت‌های شغلی از دست رفته و فرصت‌های تازه به‌دست آمده) اصرار می‌ورزد.

نویسنده عقیده دارد، برای سیاست‌های جهانی‌سازی و نیز جامعه بین‌الملل، مکملی لازم است که نقش مهمی دارد. این مکمل برای ادغام کشورهای دارای حکومت مردم‌سالار و کشورهای پیشرفته صنعتی که مایل به حمایت از روند توسعه‌شان هستند، معانی مهمی دارد. اگر کشور برخوردار از حکومت مردم‌سالار نفاذ نهادهای آموزشی و بازار سرمایه فعال باشد، در جریان تغییرات اقتصادی نمی‌تواند کارگرانی که جابه‌جا شده‌اند را در درازمدت قادر سازد خودشان را به «برندگان» این تحولات تبدیل کنند. در این صورت بازندگان (کارگران غیرماهر و بیکار) در صدد جبران خسارت برمی‌آیند و به فعالیت‌های سیاسی روی خواهند

آورد و این امر احتمالاً ثبات در کشورهای تازه دمکراسی شده را تهدید می‌کند.

همان‌طور که «بی.ولف» اقتصاددان در سال ۱۹۴۴ گفت: دمکراسی می‌تواند در «برابری فرصت‌ها» خلاصه شود. دمکراسی یا مردم‌سالاری شاید در کل روند نوین، به دور از سختی وضعیت به «آزادی فرصت‌ها» خلاصه شود.

در اینجا اوضاع اقتصادی و علم اخلاق با هم پیش می‌روند.

هدف این مقاله آن نیست که در مورد ضدجهانی‌سازی بحث کند و بالعکس این مقاله از سیاست‌های شکوفایی اوضاع اقتصادی و زمینه‌های اصولی به شدت حمایت می‌کند. لیکن سودی که از بابت تجارت آزاد و جریان آزاد سرمایه‌گذاری نصیب رفاه اجتماعی می‌شود، به عملکرد مؤسسات داخلی بستگی دارد. زیرا از طریق آنها تغییرات و اختلالات اقتصادی هدایت می‌شوند.

یک جامعه دارای حکومت مردم‌سالار که مایل است از مسأله جهانی‌سازی و مردم‌سالاری کردن بهره‌مند گردد، باید اطمینان یابد که منافع مربوط به آزادسازی بازار به مساوی‌ترین حد ممکن، توزیع شود.

بر اساس نظریه اقتصادی کلاسیک، برقراری رابطه بین شکوفایی اقتصادی و رشد، آسان است. کشورهایی که سیاست‌های تجارت آزاد را می‌پذیرند و تقسیم کار را با اصول مقایسه‌ای قبول می‌کنند، عوامل تولید را قادر می‌سازند بیش از آنچه که لازم است تحت یک رژیم از تولید و مصرف حمایت کنند.

بخش دوم، بحث شکوفایی اقتصادی در این ارتباط است که رشد حاصله از شکوفایی به تقویت کشورهای دمکراتیک کمک می‌کند. خاستگاه‌های این بصیرت یا دید در یک بررسی معروف انجام شده از سوی «سیمور مارتین لیپست» مسؤول ارشد در مؤسسه

هور، آمده است که همبستگی بین ثروت و مردم‌سالاری را نشان می‌دهد.

نظریه‌ای که در مطالعات تجربی حمایت قوی را برای خود به‌وجود آورده است، شاید بلندپروازانه‌ترین تلاش‌های اخیر برای حمایت کردن از ارتباط ثروت با مردم‌سالاری از سوی «رابرت بارو» به‌عمل آمده باشد.

«بارو» با توجه به «اثرات توسعه اقتصادی بر روی مردم‌سالاری» این تحلیل را ارایه می‌دهد، بهبود در وضع امرار معاش که با ارزش واقعی تولید یا خالص داخلی سرانه، میزان مرگ و میر کودکان و تحصیلات ابتدایی زنان و مردان یک کشور اندازه‌گیری می‌شود، به‌طور اساسی این احتمال را فزونی می‌بخشد که مؤسسات سیاسی طی دوران، دمکراتیک‌تر خواهند شد. از این‌رو آزادی سیاسی به عنوان نوعی کالای لوکس ظاهر می‌شود.

بحث اصولی در تحلیل‌های اقتصادی مربوط به ظهور استانداردهای زیست‌محیطی و حقوق کارگری آن است که مردم با افزایش درآمدها، تمایل بیشتری خواهند داشت و بیشتر قادر خواهند بود که کالاهایی مانند هوای پاکیزه، شرایط بهتر کاری و حکومت مردم‌سالاری را طلب کنند.

در این بحث گفته می‌شود مصرف‌کنندگان دارای سلسله‌مراتبی در نیازهای خود هستند که این سلسله مراتب با ملزومات زندگی و رفتن به سوی چنین اقلام لوکسی همچون آزادی سیاسی، آغاز می‌شود.

این الگو، ما را به نقطه‌ای می‌رساند که باور کنیم که باید ایمان بیشتری به روندهای بازار داشته باشیم، زیرا طی گذشت زمان، این روندها نتایج سیاسی را به شکل رژیم‌های دموکراتیک مطرح خواهند کرد، گویی که این حرکت «به‌وسیله یک دست نامرئی صورت می‌گیرد.»

به طور خلاصه، تجارت آزاد موجب ترویج دموکراسی می‌شود، زیرا به ثروت ملی کمک می‌کند.

اما تمام این جریان درباره رشد نیست. با وجود آنکه روند بین رشد درآمد و مردم‌سالاری موضوع جنجال‌برانگیزی نیست، ولی روندهای بازار با شرایط سیاست داخلی و مؤسساتی شکل گرفته که لزوماً به شیوه‌ای نرم و ملایم عمل نمی‌کنند.

به علاوه، پیش‌بینی شده است که نظریه تجارت آزاد با هدف به حداکثر رساندن تولید و مصرف برای کشور و جهان به طور اعم و بدون توجه به عواقب توزیعی برای افرادی که در این کشورها زندگی می‌کنند، به اجرا درآید، در حالی که این عواقب توزیعی نباید نادیده گرفته شوند.

نظریه اساسی که متضمن اثرات توزیعی تجارت آزاد است، در ابتدا از سوی «پل سامولسن» اقتصاددان آمریکایی در سال ۱۹۴۸ با تئوری «برابری قیمت عوامل تولید» تنظیم شد.

بر اساس این تئوری، اقتصادهایی که سیاست تجارت آزاد را قبول کنند، در خواهند یافت که برگشتی‌های عوامل تولید به طور مثال کار در هر کشوری میل به سوی برابری به یک حد متوسط خواهند داشت.

نکته مهم آن است که مبادلات تجاری بین کشورهای فقیر و غنی، احتمالاً به کاهش دستمزدها برای کارگران غیرماهر در کشور غنی منجر خواهد شد.

در نتیجه، زمانی که مبادلات تجاری با کشورهای در حال توسعه مورد تهدید قرار می‌گیرد، کارگران و سرمایه‌داران در کشورهای صنعتی به جلب حمایت (سیاست‌های حمایتی) گرایش پیدا می‌کنند.

این موانع به نوبه خود، دورنماهای رشد را برای کشورهای جنوب

(کشورهای در حال توسعه) کاهش می‌دهند، زیرا آنها قادر نیستند از سودهای پویای حاصله از مبادلات تجاری به همراه پیشرفت و رشد فن‌آوری برخوردار شوند.

رابطه بین چنین موارد کاهش رشد و مردم‌سالاری کردن زمانی روشن می‌شود که ما یافته یا کشف لیپست از تأثیر «آستانه درآمد» را به یاد آوریم. این تأثیر حاکی از آن است که کشورها پس از حصول سطح معینی از میانگین درآمد سرانه، به احتمال زیاد به مردم‌سالاری شدن یا مردم‌سالاری باقی ماندن، رو می‌آورند.

به طور خلاصه، به همان نسبت که حمایت از مبادلات تجاری در شمال دارای تأثیرات درآمد واقعی است، این حرکت در جنوب احتمالاً بطنی می‌شود و یا از حصول سطح مورد نیاز برای دموکراتیزه شدن جلوگیری می‌کند.

اگر کشورهای توسعه یافته در نظر دارند سیاست‌های تجارت آزاد خود را حفظ کنند، باید شیوه‌ها یا سازوکارهایی برای جبران زیان بازندگان پیدا کنند. با این وصف تأکید بر بازارهای سرمایه همانند خودرویی برای پویایی اجتماعی است. (از بازارهای سرمایه‌ای به طور مثال، تعلیم و تربیت و در دسترس بودن وجوه سرمایه‌گذاری را می‌توان نام برد).

به طور مختصر، دورنماهای پویایی بیشتر اجتماعی برای کارگران و خانواده‌های آنها، احتمالاً مخاطرات موجود به همراه تغییر شرایط اقتصادی را جبران می‌کند.

تجارت آزاد مانند آنچه در شمال وجود دارد، احتمالاً منجر به نابرابری فزاینده درآمد در جنوب می‌شود.

دلایل مورد بحث بر نقش تغییر فن‌آوری تأکید دارند. یکی از اثرات باز شدن درهای اقتصاد کشورهای کمتر توسعه یافته به روی بازار جهانی، همانا انتقال فن‌آوری‌های نوین و کارآتر تولید به

این کشورها است که به طور سنتی مورد تمجید قرار گرفته است.

با این حال، این فن‌آوری‌ها احتمالاً دارای یک «تعصب مهارت» هستند که به کارگرانی که مهارت‌های مورد نیاز جهت کار کردن با تجهیزات نوین را دارند، پاداش می‌دهد، در حالی که به کارگران غیرماهر واقعی نمی‌گذارد.

در واقع، رفاه کارگران با مهارت کمتر به موجب سیاست‌های جدید با از دست دادن درآمد و شغلشان کاهش می‌یابد.

در حقیقت در جایی که باز شدن درهای یک کشور به روی اقتصاد جهانی از نظر تئوری به رشد اقتصادی کمک می‌کند، اثرات توزیعی آن انتقال (احتمالاً در جهت تضعیف کمک آن به حسن عملکرد) مؤثر واقع می‌افتد.

آنجا که تجارت آزاد موجب ایجاد تغییرات بنیادی در برگشتی (درآمد) عوامل تولید به ویژه نیروی کار می‌شود، دورنمای یک واکنش ضد سیاست‌های اقتصادی - سیاسی و نهادهایی که در ابتدا دستور آزادسازی را ترویج کردند، شکل می‌گیرد. توانمندی چنین واکنشی احتمالاً در جریان یک بی‌ثباتی سیاسی موجب تهدید دموکراسی در کشورهای در حال گذار می‌شود.

نقاط شروع یک واکنش

تا این لحظه معلوم شده است که انتقال اقتصاد به تجارت آزاد احتمالاً به نابرابری زیادتر در کشورهای صنعتی و روبه رشد به طور همزمان منتهی می‌شود. به همان میزانی که گشودگی درهای کشور، موجب کاهش رفاه برخی از بخش‌های جامعه می‌شود، می‌تواند موجب تحریک مقاومت داخلی شود و منجر به اتخاذ سیاست‌های حمایتی (در برابر واردات) و حتی بی‌ثباتی سیاسی گردد.

هنگامی که دورنماهای پویایی اجتماعی ضعیف می‌شوند و فرار از یک

همان بازندگانی که از کمترین امتیاز بهره‌مند هستند.

در واقع، این برنامه‌ها باید بخشی از سیاست‌های بین‌المللی اقتصادی باشد که هدف از طرح آنها، گسترش سیاست درهای باز است. همان‌گونه که ناظر بوده‌ایم، گشودن درهای اقتصاد موجب نابرابری شده و مسأله رشد اقتصادی و تقویت رژیم‌های نوپا را تهدید خواهد کرد.

به‌طور مختصر، سیاست تجاری باید نسبت به سیاست‌های داخلی کشورهای درحال‌گذار به سوی دمکراسی حساس شود. این امر به وضوح به افزایش کمک‌های مالی و تغییر مسیر مبالغ تخصیص داده شده، نیاز خواهد داشت. هم‌اکنون چالش‌های عظیم سیاسی را می‌شناسیم که با این تحولات مواجه هستند و باید برای آنها راهبردی قوی اتخاذ شود.

با این اوصاف، کشورهای صنعتی باید به همان میزانی که نسبت به ترویج دموکراتیزه شدن کشورها در سراسر دنیا متعهد هستند، سرمایه‌گذاری لازم را به شکل معتدل و احتیاط‌آمیز تأمین نمایند. روند اعطای کمک‌های خارجی از سوی کشورهای صنعتی در حال حاضر به وضوح نویدبخش نیست. کشورهای صنعتی اینک کمتر از ۲۵٪ درصد تولید ناخالص ملی خود را به کمک خارجی اختصاص می‌دهند که این میزان ۵۰ درصد کمتر از میزانی است که در شروع دهه ۱۹۹۰ ثبت است. فکر کردن به هر برنامه دیگری که کاهش اعطای کمک‌های خارجی را دنبال می‌کند، چه در بعد داخلی و چه بین‌المللی، سخت است.

در عین حال، ضرورت دارد که تفکرات حاکم کنونی درخصوص اعطای کمک‌های خارجی تغییر یابد، پیش از آنکه بازندگان تغییر رویه دهند و به حمایت‌های دولتی روی آورند.

که امروزه در بسیاری از کشورهای درحال توسعه و کشورهایی که اقتصاد درحال‌گذار دارند وجود دارد، بلکه موجب می‌شود که دولت در بخش‌های نظامی و پلیسی سرمایه‌گذاری کند که از نظر اقتصادی «ناکار» است.

در واقع نتیجه خالص «نابرابری» بار دیگر «بی‌ثباتی» است که منجر به رشد بطئی یا کاهش رشد اقتصادی می‌شود و از این رو با توجه به رابطه فوق‌الذکر بین رشد و دموکراسی به دموکراسی ضعیف‌تری منتهی می‌شود.

رابطه بین نابرابری درآمد و بی‌ثباتی سیاسی تقریباً به‌طور یقین تحت‌تأثیر دورنماهای آینده که «بازندگان» از تغییر اقتصادی نصیبشان می‌شود، قرار می‌گیرد. طی این دوران بازندگان به‌ویژه در کشورهای درحال توسعه درخصوص توانمندی‌هایشان برای کسب سرمایه بیشتر و ظرفیتشان برای تعدیل اقتصادی، تردید دارند. این در حالی است که ایجاد نظام آموزشی عالی و اجرای پروژه‌های سرمایه‌گذاری به تراکم ثروت در اکثر کشورها نیاز دارد.

در صورت نبود بازارهای سرمایه فعال که فرصت‌ها را بین بازندگان (به‌طور اخص کشورهای درحال توسعه) تقسیم کند، دورنمای آینده تیره خواهد بود. در نتیجه این احتمال قوت می‌گیرد که متوسل شدن آنها به راهبردهای روبه بی‌ثباتی سیاسی که به نوبه خود دمکراسی‌های جدید را به مخاطره می‌اندازد، را شاهد باشیم.

درصد یافتن راه‌حل

اعطای کمک خارجی می‌تواند و "باید" نقش حیاتی را در افزایش و ترویج سرمایه‌گذاری در توسعه بازار سرمایه کشورهای درحال‌گذار به سوی دمکراسی ایفا کند و این سرمایه‌گذاری باید در جهت «بازندگان» ناشی از تغییر اقتصادی و فن‌آوری صورت گیرد، یعنی

زندگی کم‌درآمد شکل می‌گیرد، نابرابری در توزیع درآمدها به انفجار آمیزترین وضعیت خود نزدیک می‌شود.

در واقع نابرابری فزاینده در توزیع درآمدها در چهره «جهانی‌سازی» احتمالاً به واکنش داخلی دامن می‌زند.

برخی صاحب‌نظران عقیده دارند که با پیدایش این نابرابری درآمد، رأی‌دهندگان قاطع درصدد برمی‌آیند که توزیع مجدد درآمد را برقرار سازند. آنها با فاصله گرفتن از گروه‌های دارای درآمد بیشتر که برندگان سیاست مرزهای باز می‌باشند، به مالیات‌بندی تصاعدی روی می‌آورند که تأثیر منفی بر سرمایه‌گذاری دارد و در نتیجه میزان رشد اقتصادی در یک کشور و سپس «اقتصاد جهانی» کاهش می‌یابد و هر تلاش مهمی برای «اشباع طبقه غنی» به فرار سرمایه می‌انجامد که آن نیز تأثیر نامطلوب برای سرمایه‌گذاری دارد.

سایر صاحب‌نظران، بالعکس می‌گویند که رأی‌دهندگان قادر نیستند بر توزیع درآمد نفوذ داشته باشند و در نتیجه، آنها شکایات خود را به خیابان می‌برند و دست به تظاهرات می‌زنند.

این جماعت هم‌فکر اظهار می‌دارند که بی‌ثباتی سیاسی که در شاخص‌هایی همچون اعتصاب‌ها، تظاهرات اعتراض‌آمیز و مرگ‌ومیر ناشی از خشونت سیاسی هویدا است، همانا عواقب اجتناب‌ناپذیر و فوری نابرابری فزاینده در توزیع درآمد است که از گشوده شدن درهای یک کشور به روی تجارت آزاد ناشی شده است.

بی‌ثباتی سیاسی به نوبه خود، محیط نامطمئن به‌وجود می‌آورد و موجب دلسردی در سرمایه‌گذاری در یک کشور می‌شود.

این عامل نه‌تنها موجب می‌شود که پس‌اندازکنندگان وجوه خود را از بانک‌ها و کشورهای خارجی بفرستند (که به آن فرار سرمایه می‌گویند) یعنی همان چیزی

با حفظ این مطلب در ذهن، در گزارش اخیر بانک جهانی با عنوان «ارزیابی کمک مالی» گامی بزرگ از سوی مجامع اعطاکننده کمک مالی برداشته شده است.

در این گزارش به طور صادقانه‌ای در مورد اشتباهاتی که در گذشته رخ داده و همچنین دربارهٔ مال‌اندیشی در خصوص قول‌های داده شده برای آینده، سخن به میان آمده است.

این گزارش مسیر روشنی ارائه داده، مبنی بر آنکه این امکان وجود دارد که کمک مالی به کشورهای دارای کمترین امتیاز (کشورهای فقیر) در جهت حمایت از فرصت‌های اقتصادی بزرگتر آرایه شود.

بانک جهانی با توجه به کارایی برنامه به مطالب ذیل اشاره کرده است:

اولاً، اعطای کمک خارجی هنگامی موفقیت‌آمیز است که این کمک، سیاست‌های مساعد اقتصادی داخلی را تکمیل کند. به این معنا که کمک مالی می‌تواند به افزایش رشد کلی اقتصادی و توسعه فرصت‌های فردی در آن دسته از کشورهایی که برنامه‌های تشیبت اقتصاد کلان و تعدیل ساختاری را دنبال می‌کنند، منجر شود.

روی این مسأله باید تأکید کرد که تأثیر چنین کمکی زیاد است. بر اساس این گزارش، تخصیص ۱ درصد تولید ناخالص داخلی به اعطای کمک مالی، به ۱ درصد کاهش در فقر و کاهش مشابهی در مرگ و میر کودکان منجر می‌شود.

ثانیاً، کمک‌های مالی و سرمایه‌گذاری خصوصی در کشورهایی که گرایش اصلاحات دارند، اثربخشی مضاعف دارد. برعکس نظرات مخالفی که آرایه می‌شود، هیچ نشانه‌ای دال بر این که کمک مالی موجب کندی فعالیت بخش خصوصی می‌شود، وجود ندارد.

دلایل چندی برای این رابطه مثبت

بین کمک مالی و سرمایه‌گذاری وجود دارد. آرایهٔ کمک رسمی توسعه که اغلب ایجاد «آسایش» می‌کند، به طوری که کشورهای اعطاکننده کمک مالی با دولت‌هایی که روند اصلاحات را در پیش گرفته‌اند، عجین می‌شوند و بر روی هر دولتی که درصدد اخاذی وجوه از سرمایه‌گذاران بخش خصوصی و یا ملی کردن دارایی‌هایشان باشند، فشار وارد خواهد کرد.

برای سرمایه‌گذاران داخلی، کمک مالی که از توسعه زیربنایی و نهادی حمایت کند، موجب جذاب‌تر شدن بازار داخلی و نویدبخش شدن هدایت طولانی‌مدت آن می‌شود.

ثالثاً کمک مالی به شکل مساعدت فنی می‌تواند ظرفیت و قابلیت دست‌اندرکاران دولتی را فزونی بخشد.

کمک توسعه‌ای نه تنها می‌تواند به کشورها کمک کند تا سیاست‌های مؤثری را در زمینه‌هایی همچون مراقبت‌های بهداشتی، تعلیم و تربیت و مدیریت زیست‌محیطی از کشورهای خسارج پذیرند، بلکه با انجام توصیه‌هایی دربارهٔ چگونگی مؤثرتر کردن به‌کارگیری نهاده‌ها (Inputs) می‌تواند به طور قابل توجهی میزان تولید را بالا ببرد. در نهایت به گسترش آرایهٔ خدمات دولتی با کیفیت عالی به شهروندان منتهی می‌شود.

درست انجام دادن

مباحث مطروحه این نکته را متذکر می‌شود که بهتر است کمک مالی با توجه به موقعیت دریافت‌کنندگان و طرح‌های قابل اجرا اعطا شوند. کمک مالی نه تنها باید به آن کشورهایی اعطا شود که به انجام اصلاحات متعهد هستند، بلکه باید به طور اخص به دولت‌هایی آرایه شود که به توسعه و گسترش تعلیم و تربیت و فرصت‌های کاری برای افراد محروم خود را ملزم می‌دانند.

همان‌گونه که بانک جهانی موافقت می‌کند، هزینهٔ تعلیم و تربیت در کشورهای روبه توسعه، همواره به دست گروه‌هایی که به طور سنتی از سطوح پایین آموزشی بهره‌مند هستند، می‌رسد. (به طور مثال دختران و فقرا)

بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، سازمان جهانی تجارت و اعطاءکنندگان کمک‌های دوجانبه باید سیاست‌ها و برنامه‌های اقتصادی‌شان را با توجه به ارتباطاتی که بین شکوفایی اقتصادی (یا باز شدن درهای یک کشور به روی دنیای خارج)، رشد و مردم‌سالاری قایل هستیم، بار دیگر مورد بررسی قرار دهند.

دانش دریافتی موجب بروز نظریه‌ای خوش‌بینانه درخصوص ظهور اقتصاد سیاسی می‌شود و می‌آموزد که بازارهای باز، کارایی را افزایش می‌دهد. اشاره به کارایی است که موجب رشد و در نهایت مردم‌سالاری می‌شود.

لیکن آن نتیجه‌ای که ما درصدد نشان دادن آن هستیم، با وساطت مؤسسات نسبی داخلی که احتمالاً سودهای حاصله از تجارت را برای طبقه مرفه فراهم می‌آورد و اکثریت شهروندان را از داشتن برابری فرصت‌ها کنار می‌گذارد، صورت می‌گیرد.

این روند، همان مردم‌سالاری واقعی نیست که ما آن را تعریف کرده‌ایم و در بسیاری از کشورها، این حرکت نادرست انجام شده است.

به یقین شکستن این حلقه و تبدیل آن روند نادرست به روندی درست، به حسن کار رهبران شجاع در داخل جوامع، نیاز خواهد داشت، ولی بدون کمک خارجی غیرمحتمل است که بهترین امیدهای آنها برای آینده دموکراتیک، تحقق پذیرد.

